

در عشق بسی سؤال باشد  
کان را هرگز جواب نبود  
لشکرگه عشق گم شدن راست  
آن جا ره بازیاب نبود

(عوفی ۱۳۸۹: ۲۵۵)

تذکره‌نویسان فارسی‌زبان، بعد از محمد عوفی، از کتاب وی سود برده و چند سطری از شرح حال ضیاءالدین و چند بیتی از شعر وی را در کتاب خود آورده‌اند از جمله:

امین احمد رازی در هفت اقلیم (ج ۲، ص ۳۳۶) نوشته است: «با بزرگی ظاهر، بحر فضل او بس طامی بوده و خال حالی بنا بر علاوه فضل و کمال، گل نظمی در بوستان خاطر می‌شکفانید.»

و چندبیت از ابیات فوق را در پایان آورده است. رضاقلی خان هدایت (ریاض، ص ۲۲۰)، شرح حال وی را در یک سطر، نوشته و یک بیت از اشعار فوق را نادرست آورده است: و هو محمد بن بسطامی از فضلالی عهد خود بود.

در عشق بسی سؤال باشد  
کو را نبود جواب هرگز

نگارنده در تذکره‌های فارسی، غیر از مطالب مزبور، مطلب دیگری نیافت اما در کتب تذکره عربی مطالبی را یافت که در ادامه می‌آورد:

عمر بن محمد بن عبدالله بن بسطامی با القاب «ابوشجاع» و «ضیاءالدین» در تذکره‌های عربی آمده است. اجداد وی از اهالی بسطام بودند که به بلخ سفر کردند و در آنجا رحل اقامت افکندند و در بلخ ماندگار شدند.

ضیاءالدین در ماه ذی الحجه سال ۴۷۵ قمری در شهر بلخ چشم به جهان گشود و در همانجا نزد پدرش که از علمای بلخ بود، حدیث شنید و دانش آموخت. سپس نزد دانشمندان بلخ چون: ابوالقاسم احمد بن محمد خلیلی، عبدالله بن طاهر تمیمی، برادرش عبدالقاهر بن طاهر تمیمی، ابراهیم بن محمد اصفهانی، اسماعیل بن احمد بیهقی، محمد بن حسین سمنجانی و دیگران حدیث شنید و دانش آموخت. وی مدتی در بلخ امام جماعت مسجد را عوم بود.

## شرح حال

### دو شاعر گمنام شهر بسطام

ضیاءالدین بسطامی، ظهیرالدین بسطامی

سید هادی میرآقایی

دبیر زبان و ادبیات فارسی دبیرستان‌های مشهد. محقق و پژوهشگر  
sh\_miraghace@yahoo.com

### یک. ضیاءالدین بسطامی

ضیاءالدین بسطامی، یکی از مشاهیر بسطام، در قرن پنجم زندگی می‌کرد. وی از چشم تذکره‌نویسان فارسی دور مانده و تا آن جا که نویسنده جست و جو کرده نخستین تذکره‌نویسی که به او توجه داشته، محمد عوفی است.

عوفی در لباب‌الالباب، زیر عنوان «علمای نیشابور» از ضیاءالدین بسطامی نام برده، ابیاتی از او نقل کرده، و نوشته است: «الامام العالم ضیاءالدین بسطامی که بحر فضل او بس طامی بود و در کشف مشکلات تفسیر، عالمی نحیر بود و در رفع معضلات بی‌ظنیر و در کشف دقائق شریعت و بیان حقایق طریقت، چند تألیف دارد و نظم او بر نظام حال طبیعت او، برهانی باهر و حجتی ظاهر، می‌گوید:

بی مهر تو دل صواب نبود  
زیرا که به جز خراب نبود  
هر دل که به دست عشق افتاد  
جز سوخته و کباب نبود  
دل چون سر زلف نیکوان است  
بد باشد اگر به تاب نبود  
بی زخمه گوشمال مطرب  
هیزم بود آن، رباب نبود  
بر در گه عشق هیچ کس را  
بی آتش درد، آب نبود

به عزم سفر حج، وارد بغداد شد و در بغداد از عالمانی مثل محمد بن عبدالباقی انصاری و ابوالقاسم بن سمرقندی و دیگران حدیث شنید» (ابن نجار ۱۴۱۷: ۱۰۶/۲۰).

ابن قفطی در شرح حال «ابن خشاب» نوشته است: «امام ابوشجاع عمر بن محمد بسطامی در بخارا گفت: وقتی من، وارد بغداد شدم، ابو محمد خشاب، کتاب غریب الحدیث ابی محمد قتیبه را برای من قرائت کرد. در درست خوانی و تندخوانی قبل از او کس دیگری ندیده بودم و گروهی از دانشمندان نیز در آن جلسه حاضر بودند (قفطی ۱۳۷۱: ۲/۱۰۲).

### شاگردان معروف او

۱- سمعانی، مؤلف الانساب، یکی از برجسته ترین شاگردان وی و از همراهان او بوده است که کتاب الانساب خود را به تشویق استادش، ضیاءالدین، در روز جمعه، سال ۵۵۰ قمری در سمرقند شروع به تألیف کرد (ذکایی ساوی ۱۳۷۵: ۲۸). وی از استادش با القاب «امامنا» و «شیخنا» و یاد کرده است و مقام وی را ستوده و نوشته «امامنا و شیخنا، ابوشجاع عمر بن محمد... کان اماماً، متقناً، فقیهاً، حافظاً، محدثاً، مفسراً، ادیباً، شاعراً، کتاباً، حسن الاخلاق، ظریف الجملة و التفضیل...» و در ادامه، تصریح کرده: «من در مرو و بلخ و هرات و سمرقند از او حدیث شنیدم و او در پیری نیز دست از آموختن برنداشت و به آموختن علم و حدیث حریص بود و از هر کسی دانش می آموخت.» (سمعانی ۲۰۰۷: ۲/۲۳۰).

۲- ابن جوزی، مؤلف کتاب گرانسنگ المنتظم، یکی دیگر از شاگردان برجسته وی بود. وی نوشته است: «وقتی [ضیاءالدین بسطامی] وارد بغداد شد و حدیث می گفت، ما نزد او حدیث می شنیدیم و کتاب الشمایلی النبویة ابی عیسی ترمذی را خواندیم (ابن جوزی ۱۴۰۵: ۳۶۹/۱۰).

از برجسته ترین شعرا و مشاهیری که با ضیاءالدین بسطامی، معاشرت داشته اند می توان به عمادالدین اصفهانی (متوفی ۵۹۷ق) و رشید و طواط اشاره کرد. عمادالدین اصفهانی که معاصر بسطامی بوده و در شهر مرو با او ملاقات داشته، شرح حال بسطامی را نوشته است و در آنجا علاوه بر ویژگی هایی که سمعانی از بسطامی، ذکر کرده، نوشته است «مع هذه الفضائل حسن السیرة: جمیل الأمر؛ مأمون الصُّحبة

وی نزد ابوالقاسم بن محمد خلیلی، کتب مسندهیثم شاشی و مسند ابن کلیب و کتاب غریب الحدیث ابن قتیبه و کتاب الشمایلی را خواند و نکته ها آموخت. سپس، برای کسب علوم زمان به شهرهای مرو و سمرقند و نیشابور مسافرت کرد. در نیشابور از محضر ابوسعید بن ابی صادق، ابابکر شیروی و اسماعیل بن عبدالغفار افاده فیض برد.

از نیشابور به مرو رفت و در مرو، نزد محمد بن ماهانی، عبدالرحمان بن عبدالرحیم قاضی، موفق بن عبدالکریم هروی، محمد بن منصور سمعانی، یوسف بن ایوب همدانی، استماع حدیث کرد و در سمرقند نیز از محضر علی بن احمد بن حسن استفاده کرد (سبکی، طبقات، ج ۷، ص ۲۴۹؛ الجواهر المضية، ۱/۶۶۴).

تذکره نویسان با عنوان های «مفسر»، «واعظ» و «شاعر» به شرح حال وی پرداخته اند. واعظ بلخی (متولد ۵۱۳ق) نویسنده کتاب فضایل بلخ که با ضیاءالدین همعصر بوده و کتاب خود را به این شیوه، نوشته است که بعد از نوشتن احوال هر شیخ (۷۰ تن از مشایخ) احادیثی را هم ذکر می کند که روایت می کرده و این روایت حدیث، در همان عصر، یکی از فضایل دانشمندان بوده در شرح حال ضیاءالدین، نوشته است:

شیخ شصت و نهم، شیخ الامام، الاجل الافضل، ضیاءالدین محمد بن عبدالله بن نصر بسطامی است. بعضی از اجداد وی به بسطام اند و وی رئیس اصحاب حدیث است در فضل و علم، شیخ المحدثین است و مراو را در این علم ید بیضا بوده است. و در معرفت فقه و علم معانی و تفسیر و حقایق و علم حساب و دقایق مع حذق بالغ و کرم وافر مشهور بوده است. و سفر بسیار کرده بود و اقصای جهان را در زیر قدم آورده و حج گزارده، فواید بی شمار حاصل کرده و مشایخ را دریافته. او را در بلخ، مجلس وعظ و املا و درس و فتوی بوده است (واعظ بلخی ۱۳۵۰: ۳۶۳).

و در ادامه شرح حال وی، چند روایتی را که ضیاءالدین، نقل کرده، آورده و نوشته است. «از جمله، خصایص پسندیده ای که مورخان به آن اشاره کرده اند، این است که وی در بزرگسالی نیز از طلب علم، دست برنداشته بود.» (همان، ۳۵)

ابن نجار که با واسطه از بسطامی حدیث شنیده است در شرح حال او نوشته است: «وی (بسطامی) در سن کهنسالی،

نَظِيفُ الظاهرِ والباطن» (اصفهانى ۱۳۷۸: ۱۰۸/۲).

### ضیاء الدین بسطامی و رشید الدین وطواط

یکی دیگر از نکاتی که باید در زندگی ضیاء الدین اشاره کنیم، هم عصر بودن او با رشید الدین وطواط شاعر و صاحب کتاب حدائق السحر است. رشید وطواط، نامه‌ای ادیبانه در شهر بلخ به ضیاء الدین نوشته و او را با القاب «الشیخ»، «الامام» و «سیدنا» مورد خطاب قرار داده است. چند سطر از نامه در پی می‌آید:

كُتِبْتُ أَطَالَ اللهُ بَقَاءَ سَيِّدِنَا فِي دَوْلَةِ مَمْدُودَةَ الرَّوَّاقِ: وَ نِعْمَةٌ  
مَشْدُودَةٌ لِنَطَاقِ (وطواط ۱۳۱۵: ۴۸/۲).

ضیاء الدین تألیفاتی نیز از خود بر جای گذاشت که عبارتند از: ادب المریض و العائده، لقاطات العقول (المعقول) و مزالق العزلة.

### سروده‌های بسطامی

تذکره نویسان، اشعاری را از ضیاء الدین بسطامی نقل کرده‌اند. ابن جوزی سه بیت زیر را از وی نوشته است:

تَعَرَّضْتُ الدنیا بلذَّةِ المَطْعَمِ  
و رَوْنِقِ مَوْشَى مِنَ اللبسِ رائِقِ  
ارادت سفاها ان تَمُوّه قبحها  
على و كم خاضت بحلّو الدقائق  
فلا تخدعينا بالسراب فاننا  
قتلنا نهاباً فى طلاب الحقائق

(ابن جوزی ۱۴۰۵: ۱۰/۳۶۹)

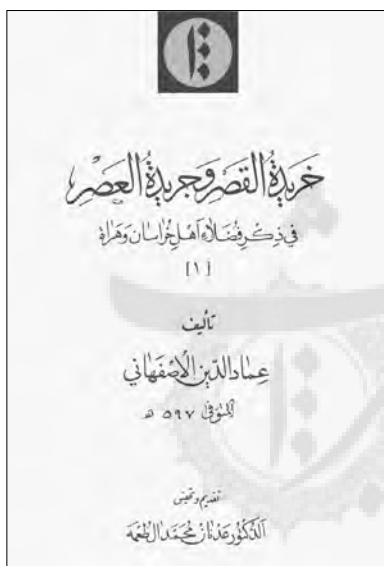
که ترجمه ساده آن این است:

«دنیا خودش را همانند غذایی لذیذ و لباسی پرنقش و نگار نمایاند. دنیا سفیهانه بر آن است که زشتی غم و اندوهش را به دقایقی شیرین و شادمان بدل سازد. پس ای دنیا ما را با نمایش سراب گونه‌ات فریب مده که ما برای رسیدن به حقایق، هر غنیمتی را نابود ساختیم».

صاحب خریده القصر اشعاری را از او شنیده که برای خودش، قرائت می‌کرده:

يَقُولُ حَبِيبِي حِينَ أَخْلَفَ مَوْعِدًا  
بِأَنْجَازِهِ دَهْرًا رَجُوتُ شَفَايِي  
تَخَلَّفْتُ عَنْ وَعْدِي؛ وَ لَكِنْ تَخَلَّفِي  
لِفِرْطِ حَيَاءٍ لَا لِتَرْكِ وِفَاءِ  
فَقُلْتُ لَهُ: بَيْنَ الْأَجْبَةِ مِثْلُهُ  
وَفَاءُ وِفَاءِ لِأَحْيَاءِ حَيَاءِ

هنگامی که به محبوبم، خلف وعده می‌کنم. او به ایجاز می‌گوید: من به روزگار امید شفا دارم. در وعده‌ام تخلف ورزیدم، اما تخلف من به علت حیای زیاد بودنه برای ترک وفا. به او گفتم بین محبت مثل او مرگ وفا است نه زندگی حیا و شرم.



اصفهانى در ادامه نوشته است من در مجلس سخنرانی او این ابیات را شنیدم که برای خود می‌خواند:

تَسَتَّرْتُ مِنْ نَفْسِي فَمَا نَفَعَ السَّتْرُ  
وَ عَالَجْتُ مِنْ ضَيْقِي فَمَا اتَّسَعَ الصَّدْرُ  
وَ فَرَّغْتُ نَفْسِي مِنْ هُمُومِ كَثِيرَةٍ  
لَأَبْقَى رِضَى الْبَالِ؛ فَا مَتَّعَ الصَّبْرُ  
وَ جَرَّبْتُ أَبْنَاءَ الزَّمَانِ بِأَسْرِهِمْ  
فَأَيَقْنْتُ أَنَّ الْقَلَّ فِي عَدِهِمْ كَثْرُ

وُخْبِرْتُ طَعْوَاهُمْ و لَوْمَ فِعَالِهِمْ  
فَلَمَّا التَّقِينَا صَعَّرَ الْخَبْرَ الْخَبْرُ  
وَحَصَلْتُ مِنْ كُلِّ الْعُلُومِ عُيُونَهَا  
لَاخْلَصَ مِنْ لَيْلَى فَمَا طَلَعَ الْفَجْرُ  
وَمَارَسْتُ مِنْ صَعْبِ الْأُمُورِ وَسَهْلِهَا  
فَلَمَّا عَرَفْتُ الرُّشْدَ فِيهَا انْتَهَى الْأَمْرُ

(اصفهانى ۱۳۷۸: ۱۰۹/۲)

خودم را مخفی کردم و پوشاندم، اما مخفی کردن سود نداشت. دلتنگی را معالجه کردم اما سینه‌ام گشاده نگشت. از غم‌های زیادی خودم را نجات دادم. اما آسایش و فراغ بالی برایم نماند. پس صبر سودمند بود. تمام اهل روزگار را آزمودم. یقین کردم آن‌ها اندک را زیاد به حساب می‌آورند. نافرمانی و زشتی کردارشان را آزمودم وقتی به یکدیگر رسیدیم این خبر تأیید شد. از همه چشمه‌های دانش بهره‌مند شدم. از شب‌رهایی نیافتم و سپیده ندیدم. امور سخت و آسان را آزمودم و رشد و تعالی را نهایت کاری نیافتم.

ذهبی در شذرات بیت‌های سوم و چهارم از شعر پیش گفته را از وی نقل کرده است (ابن عماد ۱۴۱۱: ۶/۳۴۱).  
عماد اصفهانی در قسمت دیگری از شرح حال بسطامی، نوشته است لسان بلخی نمونه‌ای از شعر ضیاءالدین بسطامی را در مصر برای من خواند:

لَقَدْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ بِلْدَتِي  
فِي أَحْبَابِ سَاكِنِ ذَاكَ الْبَلَدِ  
فَقُمْتُ إِلَيْهَا وَعَانَقْتُهَا  
وَمَا عَانَقَ الرِّيحَ قَبْلِي أَحَدٌ

(اصفهانى ۱۳۷۸: ۲/۱۰۹)

نسیم خوشی از سرزمینم وزید. محبت در آن سرزمین ابدی باد. پس برخاستم و با آن روبوسی کردم. چنان که آن نسیم خوش، تاکنون با کسی این چنین روبوسی نکرده بود.  
تاج الدین سبکی (متوفی ۷۷۱ق) نیز ابیات زیر را به ضیاءالدین بسطامی نسبت داده است.

يَا أَلَّ سَمْعَانَ مَا أَسْنَى فُضَائِلِكُمْ  
قَدْ صِرْنَا فِي صُحُفِ الْأَيَّامِ عُنَاوَانَا

معاهدًا الفتها النازلون بها  
فما وهت بمرور الدهر اركاننا  
حتى اتاها ابوسعد فشيدها  
وزادها بعلو الشأن تبياننا  
كانوا ملاذ بنى الآمال فانقرضوا  
مخلفين بمثل الذى كانا  
لو كما مكان ابى سعد لما وجدوا  
على مفاخرهم للناس برهاننا  
كانوا رياضاً فاهدوا من خلائقه  
السى طبائعنا روحاً وريحاناً  
وقاه ربى من عين الكمال فما  
أبقت علاه لرد العين نقصاننا

(سبکی ۱۹۶۴: ۴/۲۶۰)

ای آل سمعان، فضایل شما چقدر درخشاند زیرا آن فضائل، سرلوحه صحیفه روزگار شده‌اند. مدارسی که هرکس قصد آن کرده و بدان مانوس گشته است پایه‌های آن مدارس با گذشت روزگار از بین نرفته است. تا آن که ابوسعد به آن مدارس وارد شد و از این رو آن‌ها را استوار گردانید و با شأن خودش بر مقام مدارس افزود. پناهگاه آرزومندان بودند که از میان رفتند. کسانی که پشتیبان بودند. اگر ابوسعد سمعانی نبود مردم هیچ برهان و حجتی بر مفاخر خویش نمی‌یافتند. ایشان مانند بوستان‌هایی بودند که عطر خوش گل و ریحان آن باغ‌ها را نثار جان کردند.

ابن نجار نیز در کتاب خود، شرح حال بسطامی را نوشته است و در آنجا اشعاری را از وی نقل کرده که برای خودش انشاد می‌کرد. وی نوشته است «محمد بن محمود عدل در هرات برایم نقل کرد که بسطامی اشعار زیر را انشاد می‌کرد:

أودعكم سادتي من هراه  
و أودعكم قلب مولاكم  
فإن سرت مرتحلا عنكم  
فقلبي مقيم بمغناكم  
فللعين نور من أبطاركم  
و للروح روح بمغناكم

## دو. قاضی ظهیرالدین بسطامی

ازسال ولادت وی اطلاعی به دست نیامد اما از فحوای نامه‌های وی به خانواده خجندی این گونه مستفاد می‌شود که وی مدت زیادی از عمر خویش را در درگاه آل خجند در اصفهان سپری کرده است و در قرن ششم و در شهر اصفهان، زندگی می‌کرده است.

آگاهی مختصر ما از زندگی ظهیرالدین بسطامی مرهون نسخه‌ای است به نام المختارات من الرسائل که در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد وجود دارد و مجموعه‌ای از منشآت و فرمان‌ها و احکام دیوانی و شرعی قرون پنجم و ششم و هفتم هجری قمری است. روانشاد ایرج افشار در سال ۱۳۵۵ هـ. ش آن را به صورت چاپ نسخه برگردان منتشر کرد و در سال ۱۳۷۹ هـ. با همکاری غلامرضا طاهر تصحیح کرد و به زیور چاپ آراسته شد. در این مجموعه، چند فقره نامه از ظهیرالدین بسطامی مندرج است که وی به خانواده خجندی نوشته است و آنان جواب داده اند.

نام کاتب این نسخه، محمود بن بختیار اتابکی است و در یادداشت خود، نوشته است که روز چهارشنبه ۱۷ محرم سال ۶۹۳ از کتابت آن فراغت یافته است.

در مورد پیشینه تحقیق درباره ظهیرالدین بسطامی، باید متذکر شد نخستین بار آقای ناجی نصرآبادی در سال ۱۳۷۴ به نسخه‌ای خطی در کتابخانه ملک دست یافته بود که اشعاری از ظهیرالدین بسطامی را نقل کرده بود و ایشان زندگی و شرح حال سه دانشمند بسطامی (ضیاءالدین، ظهیرالدین، عمر بن محمد) را در هم آمیخته و هر سه را یکی پنداشته بود و با استناد به کتب تذکره، شرح حال کوتاهی را در صدر مقاله، آورده و سپس اشعار را نوشته بود. (ناجی نصرآبادی ۱۳۷۴: ۴/۳۲۷-۳۲۸). نگارنده قبل از این که روانشاد ایرج افشار کتاب را چاپ کند مجموعه نامه‌های بسطامی را از روی نسخه عکسی خوانده و تصحیح کرده بود و شرح حال کوتاهی از سه شخصیت بسطامی را نوشت و با استاد مایل هروی، مسئول و سردبیر مجموعه رسائل فارسی درباره اشتباه نویسنده صحبت کرد و قرار شد مقاله نگارنده را در شماره ۶ چاپ کنند اما چاپ به تأخیر افتاد و در سال ۱۳۸۰ با غلط‌های زیاد چاپ شد (میرآقایی ۱۳۸۰: ۱۱۷/۶-۱۴۲). متأسفانه آن زمان اطلاع ما از زندگی ظهیرالدین به

ولیس لروحی مستروح  
علی البعد إلا برؤیاکم  
و مافی طریقی من راحة  
توقعتها غیر ذکر اکم  
رعیتم حقوق نزولی بکم  
و ودی فالله یرعاکم  
فلا تنسوا العهد یا سادتی  
فما أنا و الله أنساکم

(ابن نجار ۱۴۱۷: ۲۰/۱۰۵)

از جمله کسانی که از ضیاءالدین، حدیث، روایت کرده‌اند، می‌توان به سمعانی و پسرش، ابوالمظفر و ابوالفرج ابن جوزی و افتخار عبدالمطلب هاشمی و تاج کنندی و ابواحمد بن سکینه و ابوالفتح مندایی و ابوروح عبدالمعز هروی اشاره کرد.

سرانجام ضیاءالدین در ربیع الثانی سال ۵۶۲ هـ در شهر بلخ بدرود حیات گفت و در مقبره دروازه نوبهار مدفون گشت.

ضیاءالدین بسطامی، برادری به نام ابوالفتح داشته که در دهم آخر رمضان ۴۷۸ هـ ق در شهر بلخ، متولد شد. سمعانی، شرح حال مختصری از او را در دو کتاب خود آورده و ویژگی‌های اخلاقی او را ستوده است. در الانساب با القاب «شیخ سدیدالسیرة»، «کثیرة العبادة»، از او یاد کرده (سمعانی ۱۳۸۳: ۲/۲۳۱)، و در المنتخب من معجم شیوخ نوشته است: «[ابوالفتح] اخوالامام عمر بسطامی، شیخ من اهل العلم، خیر، عقیف، کثیر العبادة، متواضع متودد، سلیم الجانب» (سمعانی ۲۰۰۷، ۲/۲۵۶).

ابوالفتح از جمع زیادی از دانشمندان بلخ، مثل ابوهریره قلانسی، ابی قاسم خلیلی و ابی اسحاق اصفهانی حدیث شنیده و در سال ۵۵۱ هـ در خورنق، روستایی در بلخ، فوت کرده است (همو ۱۳۸۳: ۲/۲۳۱).

ضیاءالدین فرزندی نیز به نام ابوالقاسم احمد، داشته که از ابوسعدا سعد بن محمد بن ظهیر بلخی، حدیث شنید.

المختارات محدود می‌شد. نگارنده تصمیم گرفت پژوهشی در زندگی شاعر انجام دهد که نتیجه مقاله حاضر است.

در المختارات... نامه‌هایی از ظهیرالدین بسطامی وجود دارد که به برخی بزرگان آل خجند، نوشته است. و آنان بد و پاسخ داده‌اند.

افراد خاندان خجندی در زمان سلاجقه اقتدار و اعتبار بی‌پایان، حاصل کردند و سلاجقه به ناچار غالباً با ایشان به رفق و مدارا رفتار می‌کردند و چون ریاست بلدی و مذهبی به عهده این خاندان بود از آنان طرفداری می‌کردند.

یکی از اعضای خانواده خجندی عبداللطیف بن محمد است که در ماه رجب سال (۵۳۵ق) به دنیا آمد و در اصفهان، علم حدیث را نزد ابوالوقت سنجری و دیگر علمای مقیم آن شهر، فرا گرفت و در فقه و ادب، تبخّری بسزایافت. شعر عربی و فارسی را نیکو می‌سرود و در هنگام بازگشت از حج دوم دروازه همدان در سال ۵۸۰ق فوت کرد (صدرهاشمی ۱۳۲۵: ۳۱).

بنداری می‌نویسد: وقتی بوزابه والی فارس در سال ۵۴۲ق بر محمد و محمود، پسران ملکشاه یاغی شد، به اصفهان حمله کرد و وقتی به نزدیک اصفهان رسید صدرالدین خجندی دروازه را برای او باز کرد و شهر به تصرف او درآمد. در این وقت والی اصفهان از جانب سلطان، یعنی نجم‌الدین رشید غیاثی که از دشمنان شافعیان بودند، خواست از صدرالدین محمد بن عبداللطیف خجندی انتقام گیرد. صدرالدین از قضیه آگاه گردید و از شهر بیرون رفت و به جمال‌الدین وزیر موصل پناه برد (بنداری ۱۳۵۶: ۲۶۳).

پیش‌تر ذکر شد که بسطامی، مدتی از عمر خود را در درگاه آل خجند در اصفهان سپری کرده است. وی در خلال نامه‌ای در تقاضای مستمری خود به صدرالدین عبداللطیف خجندی به این موضوع اشاره کرده است:

خادم، ظهیرالدین به زبانی که تا چشم خرد، روشن دید آفرین  
آن خاندان نقش آن زبان داشت دعا می‌گوید و به لبی که تا از  
شیر مادر بشست لوح ثنای آن حضرت خواند (المختارات  
۱۳۷۹: ۸۸).

ظهیرالدین در همان نامه به خجندی یادآوری می‌کند که در درگاه پدرش نیز خدمت کرده است: «دو سه بار یاد دارم که صدر سعید مرحوم - قدس الله روحه و للمجلس العالی طول

الاعمار - پیاده از مدرسه معمور به سرای کمال عمید رفت جهت ادرار من خادم» (همان ۸۹).

نکته دقیق و قابل تأمل و تعمق، لقب قاضی است که کاتب رساله به ظهیرالدین داده است «چون قاضی ظهیرالدین بسطامی کتاب الحکایة فی الشکر و الشکایة یک نیمه پرداخت...» (همان). اینکه ظهیرالدین چه مدتی در شغل قضاوت مشغول بوده مشخص نیست، ولی این مسلم است که ظهیرالدین قاضی بوده است.

نثر بسطامی در نامه‌ها نثری مصنوع و متکلف است. خواننده با متنی روبه‌رو می‌شود مشحون از آرایه‌های ادبی و اشعار عربی و فارسی که وی از شعرای دیگر و گاهی سروده‌های خود استفاد کرده و تمثیلات رایج، به غنای ادبی نامه‌ها افزوده است. نثر نامه‌ها نشان می‌دهد که ادیبی فرهیخته بوده است. علاوه بر آن، این امر مسلم را جواب نامه‌هایی که به ظهیرالدین نوشته شده است، تثبیت می‌کند. عبداللطیف بن محمد در جواب نامه ظهیرالدین می‌نویسد:

درّی چند که در پای خاطر شریف مجلس اسمی، منعمی،  
ظهیرالدینی، فخری اسمالله بر ساحل تحریر افکنده بود و  
قطره‌ای چند که ابر طبع لطیفش بر ریاض بیاض پراکنده بود،  
نظم سخنی که درّ منثور در مقابله آن بی‌آب و سرد طبعی که  
جگر آتش از رشک گرم روی آن کیاب. انصاف آن است که  
خود را در معارضه آن عرض دادن طغر[ای] سودا بر خود  
کشیدن بود. خرلنگ با سرکشی رخس رستم چه پای دارد  
(همان ۹۲).

از متن رساله مزبور چنین برمی‌آید که قاضی ظهیرالدین بسطامی کتابی موسوم به الحکایة فی الشکر و الشکایة را در دست تألیف داشته و هنوز کامل نکرده بود که تصمیم گرفت آن را به جمال‌الدین موصلی هدیه دهد اما نظرش عوض شد و آن را به صدرالدین خجندی هدیه داد. خجندی نیز که با جمال‌الدین موصلی دوست بود برای آنکه وی از این کار ناراحت نشود فصلی در ستایش خرد به همراه قصیده‌ای نوشت و به آن افزود و کتاب را به موصلی هدیه داد.

صدرالدین خجندی در مقدمه قصیده به مدح و ستایش بسطامی پرداخته است و از او به عنوان «امام بسطامی» یاد می‌کند.

چو سُو فِت در بلاغت امام بسطامی  
گمان برند که بحری شده است بسطامی  
کجا گرفت در انگشت نامه را خامه  
نباشد آن جا مانعی نقش گر، نامی...

(همان ۱۴۲)

یکی از تذکره نویسانی که به شرح حال ظهیرالدین بسطامی پرداخته، عمادالدین اصفهانی (متوفای ۵۹۷) است. وی در معرفی بسطامی نوشته است: بسطامی، شیخی از اهل علم و ادب بود. بسیار دانا و خردمند که بیشترین اقامت وی در لشکرگاه همدان بود و مقبول بزرگان و اندیشمندان بود. وی گاهی با رای و نظر خود مشاور و راهنمای آنان بود. وقتی در اصفهان بود درباره عمویم صدر شهید عزیزالدین این چنین سرود:

مَشَايُخُ الْحَضْرَةِ قَدْ دَفْتَكُم  
فَكَلَّكُمُ أَبْخَلُ مِنْ مَادِرِ  
قَالُوا عَزِيزَ الدِّينِ تَرَبُّ النَّدَى  
فَقُلْتُ: لَا حُكْمَ عَلَي النَّادِرِ

(اصفهانی ۱۳۷۸: ۱۲۸/۲)

حضرات مشایخ و بزرگان، همگی شما بخیل تر از مادر (نمادِ خسیسی) هستید. گفتند که عزیزالدین، فقیر است. پس گفتم که هیچ حکمی در مورد نوادر نیست. وقتی بسطامی از همدان به اصفهان رسید فخرالدین ابوالمعالی به او نامه نوشت و شعری ستایش آمیز در حق او سرود (همان).

سپس در دنباله به نقل جواب بسطامی پرداخته شده است (همان، ۱۲۹/۲).

يَا سَائِلًا فِي سُؤَالِهِ أَبَدًا  
يَلْفَقُ الدَّرَّ أَيُّ تَلْفِيْقِ  
عَنْ وَامِقٍ يَنْطَوِي عَلَي كَبِدِ  
خَرَى بِسَهْمِ الْغَرَامِ مَرْشُوقِ...

ای درخواست کننده که در تمنای خود، برای همیشه در را با هم تلفیق می کند. از علاقه مفرط که جگر را به هم می دوزد به طور

شایسته، با تیر عشق، تیر باران می کند.  
چند شعر فارسی بسطامی در نسخه خطی کتابخانه ملک ثبت شده است که در مقاله ناجی نصرآبادی درج شده است و بیت نخستش را در زیر می بینیم:

سرای فنارا عمارت مکن  
و گریبدلی رو تجارت مکن

(ناجی نصرآبادی ۱۳۷۴: ۳۲۷/۴ - ۳۲۸).

\*\*\*

ظهیرالدین بسطامی، سروده های خود را در برخی نامه ها آورده است؛ از جمله در نامه ای که به صدرالدین عبداللطیف الخجندی نوشته است، قطعه زیر را آورده:

به خدایی که حکم و حکمت او  
دامن خاك و باد در هم بست  
سرنگوسار در فتاد ز پای  
هر که را فضل او فکند ز دست  
مهر گیتی فروز در گگردون  
می خرامد ز مهر او سرمست  
هر که را در دل از وفاداری  
شاخ اخلاص او نرست، نرست  
و آن که راه نجات در دو جهان  
از در فضل او نجست، نجست  
که مرا آرزوی دیدارت  
نقش جان و روان بود پیوست  
دوری از خدمت مبارك تو  
پشت امید من درست، شکست

(المختارات... ۱۳۷۸: ۸۸)

صدرالدین خجندی نیز در جواب بسطامی نامه ای نوشته و در صدر نامه به استقبال قطعه بسطامی، قطعه ای سروده است که دو بیت آغازینش چنین است:

به خدایی که وصف بی چونش  
دست ادراك و پای وهم بیست

در بسطاط شرف ز آزادی  
هر که در بندگیش خواست نشست

(همان، ۹۲)

کمال الاسلام، عبدالله الخجندی نیز به بسطامی، نامه نوشته و در مدح و ستایش وی، ابیاتی سروده که نخستین بیت آنها بدین قرار است (همان، ۹۵).

ای دست تو بند غم گشاده  
وی مهر تو مهر جان نهاده

(همان، ۹۵)

و در ادامه نامه، متواضعانه، مقام علمی و ادبی بسطامی را ستوده و نسبت به بسطامی ابراز احساسات کرده است (همانجا).

ظهیرالدین بسطامی، جواب نامه وی را ادیبانه نوشته و در خلال نامه به استقبال قصیده وی ابیات زیر را سروده:

ای داد هنر تمام داده  
آشوب تو در جهان فتاده  
پیش دلت از رموز غیبی  
یک رمز، نمانده ناگشاده  
کابین عروس لفظ و معنی  
طبع تو هزار بار داده  
کلك توبه جادوی نموده  
از مشک طراز، سیم ساده  
از آتش طبع آب حیوان  
چون نور ز آفتاب زاده  
ای شاه سوار عرصه فضل  
پیش تو دوان به جان پیاده  
در لعب سخنش طرح کرده  
پیل و فرس و رخ و پیاده  
پیش تو کلاه دار معنی  
پیشانی بر زمین نهاده

در جام جهان نمای زهره  
بر یاد تونوش کرده باده  
در گرد تو کس رسد منازع  
شیر نرو پس شگال ماده

(همان، ۱۰۳)

و در پایان نیز در قصیده دیگر وی را پاسخ داده است:

چو من نور زی مهر رخشان فرستم  
یقین دان که از عقل پنهان فرستم  
ز بی دانشی عقل بر من بخندد  
چو من خار سوی گلستان فرستم  
نم بارگی از تو پرسم چگونه  
به تحفه بر آب حیوان فرستم  
عروسی که آن بکر فکر تو باشد  
بدو جان مگر دست پیمان فرستم  
فرستادم این قطعه پیشت و لکن  
چو دیدم همی در به عمان فرستم  
به تو در خور تو ندانم که من  
دوست چه تحفه فرستم مگر جان فرستم  
ز کی باز دل بسته مهر تو شد  
اگر جان خواهی بنده فرمان فرستم  
اگر چه در آنم که تا سوی منخدم  
ز جان چیست بهتر که تا آن فرستم  
به تحفه چنان دان که پای ملخ را  
سوی بارگاه سلیمان فرستم

(همان، ۱۰۴)

ابن ساعی (۵۹۳-۶۷۴) در شرح حال ابن نجار، مؤلف ذیل تاریخ بغداد پس از شرح حال وی و برشمردن آثار او نوشته است که وی قصایدی را برای ظهیرالدین بسطامی سروده است اما متأسفانه قصاید مذکور را ننوخته است (ابن ساعی ۱۴۳۰، ۱/۴۰۱).



## منابع

- ابن جوزی، ۱۴۱۵ق، المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم، تحقیق دکتر سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
- ابن ساعی، علی بن انجب، ۱۴۳۰، الدر الثمین فی اسماء المصنفین، تحقیق احمد شوقی، تونس: دارالغرب الاسلامی.
- ابن نجار، ۱۴۱۷ق، ذیل تاریخ بغداد، چاپ مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت.
- ابومخرمه، عبدالله طیب بن عبدالله، ۱۴۲۸ق، قلادة النحر فی وفيات اعیان الدهر، تحقیق ابوجمععه عبدالقادر مکرری و خالد زواری، بیروت: دارالمنهاج.
- اسنوی، عبدالرحیم بن حسن، ۱۴۰۷ق، طبقات الشافعیه، تحقیق کمال یوسف حوت، بیروت.
- اصفهانى، عمادالدین، ۱۳۷۸ش، خریدة القصور و جریدة العصر، تحقیق عدنان محمدآل طعمه، تهران: میراث مکتوب.
- بغدادی، اسماعیل، ۱۸۳۹م، هدیه العارفین، استانبول: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
- بنداری اصفهانى، تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمدحسین جلیلی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶ش.
- حاج سیدجوادی، سیدکمال، ۱۳۷۸، اثر آفرینان، زیر نظر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- حاجی خلیفه، ۱۴۱۰ق، کشف الظنون، بیروت.
- حداد عادل، غلامعلی، ۱۳۷۵، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- حنبلی، شهاب الدین ابی فلاح بن عماد، ۱۴۱۱، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق محمود الارناؤوط، بیروت: دار ابن کثیر.
- داودی، محمد بن علی بن احمد، ۱۴۰۳ق، طبقات المفسرین، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ذکایی، ساوی مرتضی، ۱۳۷۵، «سیری در الانساب»، آینه پژوهش، ش ۴۱، ص ۲۶-۳۳.
- ذهبی، محمد بن احمد، ۱۴۰۴ق، سیر اعلام النبلا، ج ۲، چاپ شعیب ارنؤوط و محمدنعیم عرقسوسی، بیروت.
- رازی، احمد، هفت اقلیم، ۱۳۴۰، تصحیح جواد فاضل، نشر ادبیه.
- زرکلی، خیرالدین، ۱۳۸۹ق، الاعلام، بیروت: دارالعلم.
- زغلول، سعید، ۱۹۸۴م، العبر فی خبر من غیر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- سُبکی، عبدالوهاب بن علی، ۱۹۶۴-۱۹۷۶م، طبقات الشافعیة الكبرى، چاپ محمود محمد طناحی و عبدالفتاح محمدحلو، بیروت.
- سمعانی، عبدالکریم، ۲۰۰۷م، المنتخب من معجم شیوخ، تحقیق محمد عثمان، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.
- سمعانی، عبدالکریم، ۱۳۸۳ق، الانساب، تصحیح عبدالرحمان بن یحیی معلمی، حیدرآباد دکن.
- صدر هاشمی، محمد، ۱۳۲۵، «خاندان خجندی در اصفهان» یادگار، س ۳، ش ۱، ص ۱۰-۳۱.
- عوفی محمد، ۱۳۸۹، لباب الالباب، تصحیح ادوارد براون، تهران: هرمس.
- فارسی، حافظ عبدالغافر اسماعیل، ۱۳۶۲، تاریخ نیشابور، تصحیح محمدکاظم محمودی، قم: جامعه مدرسین.
- قفطی، علی بن یوسف، ۱۹۵۲/۱۳۷۱م، انباه الرواة علی انباه النحاة، چاپ محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره.
- میرآقایی، سیدهادی، ۱۳۸۰، «المختارات من الرسائل»، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ش ۶.
- ناجی نصرآبادی، محسن، ۱۳۷۴، «ظهرالدین بسطامی، شاعری گمنام»، مجموعه رسائل فارسی، بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ش ۴.
- واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله بن عمر، ۱۳۵۰، فضایل بلخ، ترجمه عبدالله محمد بن محمد حسینی بلخی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- وطواط، رشیدالدین، ۱۳۱۵ق، مجموعه رسائل، تحقیق محمدافندی فهمی، قاهره: المعارف.
- المختارات من الرسائل، ۱۳۷۹، تصحیح غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- هدایت، رضاقلی، ریاض العارفین، ۱۳۴۴، کتابفروشی محمودی.

گزشتار